

بررسی مفهوم قلمرو و اهمیت مرز و مرزداری در دوران ماد و هخامنشی

حمید کاویانی پویا*

چکیده

مرزبندی و مفهوم مرز در ملل گوناگون تاریخ و پیشینه دارد. ایرانیان منشأ سرحد و مرز را به دوران اساطیری رساندند و در دوران تاریخی نیز به حدود و ثغور قلمرو خویش واقف بودند و با سکونت دادن اقوام جنگاور در مناطق مرزی و بنیاد استحکامات مرزی بدین امر پا فشرده‌اند. بنابراین، در جواب این پرسش اساسی که «ایرانیان چه تصور و جهان‌بینی‌ای از مرز و سرحد داشته‌اند و چه اهمیتی برای آن قائل بودند؟» می‌توان گفت که ایرانیان از مرز و مرزداری، تعداد ساتراپ‌ها و حدود قلمرو خویش مفهوم روشنی داشتند. هم‌چنین با توسل به شیوه توصیفی - تحلیلی در بررسی منابع تاریخی و بهره‌گیری از علم زبان‌شناسی می‌توان دریافت که برخی ساتراپ‌های مرزی در نام خود معنای مرز را دارند. بدین‌سان با استمداد از منابع تاریخی و هم‌چنین با رویکرد به پژوهش‌های نو در زمینه تاریخی و باستان‌شناسی می‌توان اذعان داشت که بزرگ‌ترین جنگ‌های دوران ماد و هخامنشی به سبب پاسداری و حراست از مرزهای ایران صورت گرفت و قلمرو ایرانیان را مرزهای طبیعی (رود هالیس) و مرزهای مصنوعی (دیوار مادی) تشکیل می‌داد که از قلمرو همسایگان مشخص و متمایز بود. شه‌ریاران ایرانی همواره هر گونه تغییرات در مرزها، فزونی، و کاستی‌ها را در حدود و ثغور قلمرو خویش ثبت کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: مرز، قلمرو، کشور، ماد، هخامنشی.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه کرمان kavyani@uk.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۲۷

۱. مقدمه

در عهد باستان اقوام گوناگون با ورود به هر قلمروی نامی برای محدوده خویش برمی‌گزیدند یا با توجه به نام قوم و قبیله یا قدرت و کثرت خود سکونت‌گاهشان را مشخص می‌کردند. ممالک اطراف نیز قلمرو این اقوام را شناسایی کردند و از روی نام آن اقوام به زبان خویش یا به زبان اقوام کناری قلمرو این افراد را می‌نامیدند. اقوام و دولت‌های کناری سرزمین ایلامی‌ها را، که در بخشی از فلات ایران می‌زیستند، الامتو (اکدی‌ها) می‌نامیدند که در زبان محاوره‌ای «سرزمین کوهستانی» معنی می‌داد. در حالی که ایلامی‌ها سرزمینشان را «هالتامتی / هلمتی» به معنای «سرزمین خدایان» می‌خواندند. در دوران تاریخی قدرت‌ها و اقوام صاحب‌نام دست کم قلمروی مشخصی داشتند و مردم این سرزمین‌ها برای خود هویت مشخصی قائل بودند. این امر با توجه به مذهب رایج در این سرزمین‌ها، سازمان سیاسی، و شکل حکومتی کاملاً مشهود است. در این بین، ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. ایران و ایرانیان را باید از قدرت‌های کهنی محسوب کرد که بر اساس سنخیت فرهنگی و اشتراک نژادی و زبانی در تأکید بر قلمروی مشخص پیش‌گام بودند که برگرفته از نام نژادی این مردم (ایر/ آریایی) است. با توجه به موقعیت جغرافیایی فلات ایران، که از شمال و جنوب به دریاها و دریاچه‌ها و از جناحین به رودهای مهمی (سیحون و دجله، و فرات) منتهی می‌شد؛ این موانع به مثابه مرزهای طبیعی کمک بسیاری در هویت‌بخشی به ساکنان این فلات می‌کرد. هم‌چنین ایران را باید از نخستین قلمروهایی که مرز و مرزبندی معین داشتند در نظر گرفت و بدان پرداخت. قلمروی که ایرانیان نخستین حکومت‌ها را در آن برپا کردند از سوی دولت‌ها و قدرت‌ها محصور شده بود؛ این موضوع در شناسایی قلمرو اقوام ایرانی کمک بسیاری کرده است. این مردمان برای حفظ هویت و قلمرو خویش به جدال با این قدرت‌ها مجبور بودند و به حفظ و حراست از مرزهای خویش اهمیت می‌دادند. این امر با تشکیل پادشاهی و امپراتوری از سوی ساکنان فلات ایران، شکل‌گیری نظام سیاسی منسجم، و تشکیلات اداری و کشوری بنیاد محکم و مشخص‌تری یافت.

مرزها و قلمرو کشور (با حدود و ثغوری معین) از دیرباز پدیدآورنده وحدت سیاسی اقوام در قلمروی جغرافیایی بودند. آگاهی از هویت ملی به این وابسته است که ساکنان یک سرزمین از مرزهای سرزمین خویش و حدود قلمرو خود آگاه باشند. بدین‌سان امنیت و استقلال هر کشور نیز مترادف با سرزمین و مساحتی است که به نام آن کشور در اسناد بین‌المللی و در نزد قدرت‌های هم‌جوار و دور و نزدیک ثبت و تأیید شده است. مرزها نیز نماد حاکمیت ملی یک کشور محسوب می‌شوند؛ حساسیت مردم

یک کشور به حفاظت از مرزها و گماردن مرزنشینان بر مرزهای تعریف‌شده نیز شاخصی از حاکمیت ملی است که قلمرو این حاکمیت را نیز مرزها تعیین می‌کنند. افزون بر این، مرزها در روابط کشورهای همسایه، منطقه، و حتی فرامنطقه‌ای نیز تأثیرگذارند. از آن‌جا که حریم‌های شناخته‌شده بر اساس میثاق‌های بین‌المللی‌اند، عاملی مهم برای ایجاد ثبات و آرامش بین کشورها یا اختلافات، منازعات، و ادعاهای ارضی کشورها علیه یک‌دیگر به حساب می‌آیند.

با توضیحات مذکور پاسخ این سؤال که «آیا می‌توان نام ایران را برای نامیدن یک حوزه فرهنگی - تمدنی و قلمرو مادها و هخامنشیان را در برهه مهمی از تاریخ این سرزمین به منزله یک کشور امروزی با مرزها و مختصات تعریف‌شده در نظر گرفت؟» به مطالعه تاریخ ایران در هنگام تشکیل و حیات نخستین دولت‌ها نیازمندیم تا از این طریق علل برخورد‌های نظامی و تأثیر مرزهای یک کشور و توجه به حدود و ثغور قلمرو بر نبردها و چالش‌های منطقه‌ای را بررسی کنیم و با شناخت رخدادها، شناسایی سازمان سیاسی، تقسیمات کشوری، و حتی فرهنگ زبانی به حل این مسئله بپردازیم.

۲. مفهوم مرز در نام‌واژه‌های ایرانی دوران ماد

در نخستین سال‌های شکل‌گیری اتحادیه ماد و استقلال آن از قدرت‌های مجاور به واژگانی برمی‌خوریم که با واژه و مفهوم مرز و مرزنشینی ارتباط دارد. حتی پیش از تشکیل حکومت هخامنشیان مفهوم مرز به معنای خط حائل بود که دو منطقه را از هم مجزا و مشخص می‌کرد و بین حدود آن‌ها تفکیک قائل می‌شد. در پیگیری برخی عناوین و واژگان در مفهوم «مرز» مشخص می‌شود که دولت‌های ایرانی از همان آغاز به مفهوم قلمروی مشخص با مرز و محدوده‌ای معین اعتقاد داشتند. در هنگام تشکیل قدرت ماد، اقوامی در اطراف این سرزمین واقع بودند: در جنوب ماد «پارس»، در مغرب «پارسوا»، و در مشرق آن «پارت» قرار داشت. بر این اساس، قلمرو اولیه ماد دست کم از سه طرف محصور شده بود. نکته جالب توجه این‌که هر سه نام مذکور به معنی «کنار و مرز» است و «ماد» مرکز «پارسوا»، «پارس»، و «پارت» بود. بنابراین، در همان آغاز دوران تشکیل حکومت ماد ساکنان این خطه با نام‌گذاری اقوام هم‌جوار در منتهی‌الیه مرزهای خویش با عناوین «[اقوام] کناری و مرزی» درصدد تعیین حد و حدود قلمرو خویش برآمدند.

افزون بر مورد مذکور، بحثی که درباره وجود مرز و قائل شدن به مرزبندی در دولت‌های ایرانی باستان می‌توان مطرح کرد و با پیگیری آن موضوع مرز و مفهوم آن در

ایران باستان آشکار می‌شود مسئله ایالات، مناطق حاشیه‌ای و کناره‌ای، و بخش‌های گوناگون ایران زمین در زمان حکمرانی دولت‌های ایرانی است. بر اساس منابع مکتوب و کتیبه‌های ایرانی، در عهد باستان سرزمینی که مادها و به‌ویژه هخامنشیان در آن به سر می‌بردند برای سهولت در اداره به بخش‌هایی تقسیم شده بود که به آن «دهیو» می‌گفتند. دهیو احتمالاً با یک واحد جغرافیایی یا جماعت قومی بزرگ‌تر مطابقت داشت که بعدها عنوان قومیت از آن پدید می‌آید. هم‌چنین دهیو با قلمرو یک ساتراپ (satrap) یا یک بخش کامل سیاسی قومی منطبق است که جزو قلمرو ساتراپ محسوب می‌شود (Gnoli, 1993: 590؛ دیاکونف، ۱۳۷۸: ۱۷۹). این تقسیم‌بندی احتمالاً از دولت‌های پیشین (آشور) اخذ و از مادها به پارس‌ها منتقل شده است؛ زیرا اختیارات ساتراپ‌های پارسی، که در رأس دستگاه اداری و دادگستری و امور مالی قرار داشتند و در قلمرو خویش به جمع‌آوری لشکریان می‌پرداختند، با رئیس ایالت آشور مشابهت داشت. اینان را به آشوری «بل پهاتنه» می‌گفتند و در زبان آرامی نیز همان اصطلاح «پهاتا» را درباره‌ی ایشان به کار می‌بردند. تفاوت فقط در این بود که ساتراپ‌نشین‌ها از ایالات آشوری به‌مراتب وسیع‌تر بودند و در نتیجه ساتراپ‌ها می‌توانستند مقتدرتر و مستقل‌تر باشند. مابین رئیس ایالت آشوری و ساتراپ‌های ایرانی ساتراپ‌های مادی بودند (دیاکونف، ۱۳۸۳: ۲۳۴). در رأس دهیو (dahyu-) دهیوپت قرار داشت که شهریار و مرزبان یک ایالت به حساب می‌آمد و در دوره هخامنشیان آن را «خشره‌پاون» (xsāca-pā-vana) یا شهریان (= ساتراپ) می‌گفتند (Gnoli, 1993: 590؛ پوردادود، ۱۳۸۱: ۱۱۱؛ پوردادود، ۱۳۸۴: ۱۷؛ پوردادود، ۱۳۸۰: ۶۵؛ احتشام، ۲۵۳۵: ۱۲۶). وظایفی که به خشره‌پاون محول شده بود عبارت بود از تأمین صلح داخلی و رسیدگی به امور کشوری در هر یک از استان‌های شاهنشاهی (همان: ۱۲۷؛ Jacobs, 2006). اگر بپذیریم واژه خشره‌پاون اصالت مادی دارد (دیاکونف، ۱۳۷۸: ۶۷)، قدمت و سابقه استفاده از آن و دسته‌بندی مذکور (ساتراپی‌ها) را درباره‌ی سرزمین دولت‌های باستانی به عهد مادها می‌توان منسوب کرد که با تغییرات جزئی در عهد ساسانی به خشرپ (شهرب) تبدیل شد (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۲۷).

غیر از واژه خشره‌پاون و ساتراپی واژه دیگری که مستقیماً با مفهوم مرز و مرزبندی در ایران باستان مربوط است نام یکی از شش قبیله مادی است که هرودوت در فهرست طوایف ماد آن‌ها را با عنوان «پارتاکنی» ذکر می‌کند (هرودوت، ۱۳۸۴ کتاب اول، بند ۱۰۱، ۱۸۸/۳). به گفته استرابو از بین شش قبیله مادی، پارتاکنیان (Partakenian) (پارتاکن‌ها) را به سبب این‌که با پارس‌ها مرز مشترک داشتند «مرزنشین» می‌نامیدند (استرابو، ۱۳۷۰: ۵۱).

در این باره آمده است: واژه پری تکانه (paraitakana) که از paraitaka گرفته شده به معنای «در امتداد، تنگ، از کنار چیزی گذشتن» است. سبب این نام گذاری به احتمال بسیار این بوده که این قوم در مرز جنوبی پارس و در ناحیه اصفهان کنونی و ضلع شرقی آن (دیاکونف، ۱۳۷۸: ۱۴۲) ساکن بودند و به عنوان مرزنشینان محسوب می شدند (نیبرگ، ۱۳۸۳: ۳۵۵؛ پورداد، ۱۳۸۰: ۶۵). این واژه ولایت مرزی است بین ماد و پارس که ماد را از طریق پارتاکن یا پراتیکه به پارس متصل می کند و در چهار مأخذ جغرافیایی هخامنشی و یونانی به کار رفته است (دیاکونف، ۱۳۷۸: ۱۴۲). بنابراین، نخستین سرزمین هایی که دولت ماد از آنجا برخاست مردمانی داشتند که برای قلمرو خویش حدود و ثغور در نظر گرفتند و سرزمین خویش را از دیگر مردم و اقوام با گزیدن نام هایی مجزا کرده بودند که مفاهیم مرز و حد و حدود را در خود داشتند. این امر با گسترش قلمرو و توسعه قدرت نیز توسعه یافت و قلمرو مادها به تدریج صاحب مرزهایی در دوردست ها شد.

۳. مفهوم قلمرو و کشور در دولت ماد و مرزهای مادی

پس از دریافت و فهم مفاهیم و نشان مرز در بین واژگان ایرانی، که با بهره گیری و یاری زبان شناسی و باستان شناسی به دست می آید، و با مد نظر قرار دادن این موضوع مهم که بدون قلمرو سیاسی و سرزمین دولتی نخواهد بود و کشوری وجود نخواهد داشت. قلمرو جغرافیایی را باید اولین شرط استقلال دانست. در حقیقت، این چهارچوب به گروه های انسانی که در آن زندگی می کردند امکان می داد تا با تعریف محدوده نفوذ از همسایگان خود متمایز شوند و به تقویت همبستگی و افزایش توانایی خود اقدام کنند. بنابراین، گروهی از مردم که نیاز و اهداف مشخص و هماهنگی داشتند برای نخستین بار در فلات مرکزی ایران، نه هم چون آتن در حاشیه دریا یا مانند شهرهای کهن در کنار رودها و راه های تجاری، بلکه در شهر (هگمتانه)، که محل اجتماع (نخبگان) بود، گرد آمدند و با مفهومی که از سرزمین واحد در ذهن خویش داشتند خود را متمایز و مستقل از دولت ها و سرزمین های هم جوار مانند اهالی ایلام، پارسواش، ماننا و اورارتو دیدند. ایشان با اهدافی معین سرزمینی را با محدوده جغرافیایی مشخص و مرزهای معین (که البته درصدد گسترش آن بودند) به منزله قلمرو خویش ترسیم و تعیین کردند و بر سر حفظ آن به جدال با قدرت های هم جوار پرداختند.

موضوع مهم دیگر این است که آنچه به جز اهداف مشترک مردمانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و سبب پدید آمدن ملتی در قلمروی خاص و مرزهای معین می‌شود باور و اعتقاد به شخصیتی است که در مقام پیشوا و سرکرده تعیین می‌شود و وظیفه رهبری مردم را بر عهده دارد. این رهبر می‌بایست از ویژگی‌های مهمی برخوردار باشد تا شایسته احترام و تبعیت از سوی دیگران قرار گیرد و بتواند مردمی را در حوزه جغرافیایی مشخص برای رسیدن به اهداف همراه خویش کند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها در دنیای باستان (و حتی با اندک تسامحی امروز) فرهمند بودن یا ویژگی مذهبی این فرد بود که باعث می‌شد مردمی که پیرو عقیده و مرام خاصی بودند او را در حوزه دینی برتر از خویشان ببینند و پیرو او شوند. بنابراین، اگر طبق کتیبه‌های آشوری استقلال ماد را به منزله دولتی مستقل و نیرومند در سال ۶۷۲ تا ۶۷۳ و در روزگار خشتریتی (فرورتیش) بدانیم (← دیاکونف ۱۳۸۷: ۱۹۰-۱۹۵)، مردم ماد باید در این دوران از ایدئولوژی یکسان و مشترکی برخوردار باشند و سرزمین مشخصی را به منزله قلمرو دولت خویش در نظر داشته باشند که در آن مردمی زیست کنند که در باور و اهداف با آنها مشترک و هم‌سو باشند. این مبحث و فرضیه را می‌توان در مقابل قدرت آن روزگار آشور و حتی بابل عنوان کرد و مورد تأیید قرار داد؛ زیرا آن‌گونه که از تاریخ پیداست آنچه آشوریان را به مثابه دولتی نیرومند مطرح می‌کرد این بود که آنان می‌پنداشتند که آشور، خدای بزرگ آنان، حافظ آنهاست و آنان را به پیروزی می‌رساند. هم‌چنان که بابلیان مردوک را حافظ و حامی سرزمین خویش می‌دیدند و همواره برای استقلال کشورشان به او متوسل می‌شدند.^۲ بر این اساس، مطمئناً مادها نیز بدون باوری دینی و خدایی مشترک و مورد قبول عام، که آنها را زیر یک بیرق گرد آورد و متحد کند و در مقابل خدای آشوریان عرض اندام کند پیروزی کسب نمی‌کردند و به تشکیل دولتی با جغرافیای مشخص موفق نمی‌شدند.

در تأیید فرضیه مذکور و قائل شدن به قلمروی مشخص در اذهان مردم ماد توجه به این نکته است که ایرانیان از جمله نخستین مللی بودند که پایه‌گذار نظام پاتریمونالیسم (Patrimonialism) شدند؛ آن‌گونه که پیداست فقط مردمی که باور ملی و دینی مشترک داشتند می‌توانستند بدین نظام پای‌بند باشند. بنابراین، این اندیشه سیاسی پیرو اعتقاد به سرزمینی با جغرافیا و مرزهای معین و باوری دینی در سرزمین و دولت ماد پدید آمد و بدین نحو دیاکو (دیوکس)، فرورتیش (خشتریتی)، هوشتره (کیاکسار)، و آستیاک از یک خانواده و به طور وراثتی قدرت را به دست گرفتند و فرمانروای ماد و مردمی شدند که خود را «آریا» می‌خواندند (هرودوت، ۱۳۶۸: ۳۷۵؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۷).

با رویکرد به گزارش‌های تاریخی و بررسی متون کهن به‌وضوح می‌توان گفت که معاهده‌های منعقدشده بین دولت ماد و ممالک هم‌جوار و نگرش دولت‌های موجود در دوران ماد به قلمرو یک‌دیگر نشان‌دهنده درک و دریافت مادها از مفهوم مرز و حدود و ثغور قلمرو خویش است. در متون تاریخی، نخستین معاهده‌ای که مرزی مشخص را در عصر ماد به ثبت رساند و قلمرو ماد را نسبت به خصم غربی تعریف کرد پایان جدالی است که بین ماد و لیدی به سبب کسوف رخ داد و طی قراردادی بین هوخشتره و آلیات «رود هالیس» به عنوان مرز دو کشور تعیین شد (۵۸۵ ق.م) (پیرنیا، ۱۳۷۸: ۶۵). این رود نخستین مرز طبیعی در عهد باستان و نخستین مرز مشخص ایرانی است که در کهن‌ترین متون تاریخی درج شده است. اهمیت آن برای دولت ماد و سپس دولت‌های ایرانی به گونه‌ای بود که بی‌تفاوتی نسبت به آن برای قدرت پیمان‌شکن فاجعه‌آمیز بود. نمونه دیگری از این قبیل مرزها در عصر ماد هنگامی است که شاه بابل (بخت‌النصر/ نبوکد نصر) پس از سقوط آشور (۶۱۲ ق.م)، برای جلوگیری از حمله احتمالی مادها استحکامات و حصارهای غیرقابل نفوذی در مرزهای شمالی قلمرو خویش بنا کرد. بخت‌النصر به سبب نگرانی از مادها چنین سد و مرزی را از سوی جنوب برای حفاظت از بابل قرار داد (گیرشمن، ۱۳۸۵: ۱۰۴؛ پیرنیا، ۱۳۷۸: ۶۵). این دیوار از سیپار در کرانه فرات آغاز می‌شد و در آپیس (Opis) در ساحل دجله پایان می‌یافت؛ یعنی درست در جایی قرار داشت که در آن روزگار فاصله دو رود از یک‌دیگر به حداقل می‌رسید. این حصارها دقیقاً در منتهی‌الیه مرزهای غربی ماد کشیده شده بود. بنابراین، نشان‌دهنده مشخص بودن قلمرو طرفین (ماد و بابل) و اهمیت حفظ این قلمرو برای شهروندان ماد و بابل بود. از این دیوار، که زین پس با نام «دیوار مادی» در منابع نام برده می‌شود (والتر هیتس، ۱۳۸۹: ۱۰۱)، گزنفون در ۴۰۱ ق.م ذکری به میان آورده است: «دیوار معروف به مدیا از آجری که با آسفالت کار گذاشته بودند ساخته شده بود، بیست پا عرض و صد پا ارتفاع داشت و می‌گفته‌اند: طول آن بیست فرسنگ است» (گزنفون، ۱۳۸۴: ۱۰۷). بدین سان باید این دیوار مادی را به منزله دومین مرز حائل بین دولت ایرانی (ماد) و دولت‌های غربی یاد کرد و اذعان داشت که مرزهای دولت ماد لااقل در قسمت‌هایی از مناطق غربی کشور به وسیله یک مرز طبیعی (هالیس/ قزل ایرماق) و یک مرز مصنوعی (دیوار مادی) از قلمرو دول هم‌جوار معین و مشخص شده بود.

در جمع‌بندی کلی درباره مرزهای کشور ماد گفتنی است که مرزهای ماد در زمان هوخشتره به حد اعلائی گسترش خود رسیدند. مرزهای غربی با فتح آشور و اورارتو، که تحت تابعیت آشوریان بود، از یک سو به دریای سیاه و از سوی دیگر به رود هالیس متصل

می‌شوند. رود هالیس در نتیجه نبرد شاه ماد (هوخستره) با لیدی به عنوان مرز طبیعی بین دو کشور مشخص شد و بدان گونه که هرودوت گزارش می‌دهد تا روزگار کوروش حد فاصل امپراتوری‌های ماد و لیدیا بود (هرودوت، ۱۳۳۸: ۴۶). بین‌النهرین وسطی و علیا تا کاپادوکیه و سوریه نیز ضمیمه امپراتوری ماد شدند و به روایت آمین مارسلن در شمال خاک ماد به دریای کاسپین پیوند خورد (آمین مارسلن، ۱۳۱۰: ۲۱). طبق اسناد موجود در بین‌النهرین جنوبی، مادها با بابل هم‌مرز می‌شدند و نبوکد نصر برای محافظت از مرزهای شمالی دیواری موسوم به «دیوار مادی» بنا کرد که از سیپار در ساحل فرات تا اوپیس در ساحل دجله امتداد داشت (والترهیتس، ۱۳۸۹: ۱۰۱). در شرق نیز با وجود آشفستگی و کمبود منابع آگاهی داریم که مادها مرز و سرحد مشخصی داشتند. به گونه‌ای که پارت در روزگار مادها تحت سلطه مستقیم مادها بود و «ناحیه مرزی» ماد محسوب می‌شد (دیاکونف، ۱۳۸۳: ۳۲۸) که به همراه ورکانا/ هیرکانیا ذیل ساتراپی قرار داشت و اداره می‌شد.^۳ بطلمیوس نیز در جغرافیای خود «شروع مرز شرقی ماد را رود خرینداس (Charindas) معرفی کرد که در سرزمین هیرکان قرار داشت» (← مارکوارت، ۱۳۸۳: ۳۵). بر این اساس، مناطق واقع در غرب هیرکانیه (دره‌های گرگان و اترک)، پارتیا (خراسان و دامنه‌های کوپت داغ در ترکمنستان)، و هرات (دره تجن - هریرود) بایستی قبل از هخامنشیان متعلق به مادها بوده باشد (← دیاکونف، ۱۳۸۷: ۲۱۳). با رویکرد به زبان‌شناسی نیز می‌توان فرضیه توسعه قلمرو ماد تا این منطقه در آن سوی مرزهای شرقی هیرکانیا را تأیید کرد (← کویانی‌پویا و داغمه‌چی، ۱۳۹۳: ۱۷۰-۱۷۱)؛ زیرا واژه باختر، که در سنگ‌نبشته بیستون به صورت Bāxtriš (صورت نهادی مفرد از اسم Bāxtri) و به منزله یکی از ایالت‌های شاهنشاهی معرفی می‌شود (Kent, 1953: 141)، واژه‌ای دخیل از زبان مادی است و صورت درست آن در زبان فارسی باستان می‌تواند Bāxc/sī باشد (مانوئل کوک، ۱۳۸۵: ۲۶؛ زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۸۵ به نقل از Greshevitch, 1958: 280).

بدین نحو قلمروی با حدود و ثغور و ایالت‌های مشخصی با نام ماد در بین مردم این کشور و ممالک دور و نزدیک شناخته شده بود، که البته در آغازین سال‌های تشکیل قدرت ماد (پیش از شهریاری هوخستره و سقوط آشور؛ ۶۱۲ ق.م) می‌توان گفت سرزمین سلسله ماد از شمال به رود ارس و قله‌های البرز، از شرق به دشت کویر، و از مغرب و جنوب به سلسله‌جبال زاگرس محدود می‌شد (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۷۹). قلمرو پادشاهی نوپای ماد شامل پادشاهی‌های قدیم ماد (ماد مرکزی و شرقی)، مانا/ مانائی/ ماننا و سکاهای بود (همان: ۳۱۱). کشوری که با توسعه قدرت و تشکیل امپراتوری در نیمه قرن ششم پیش از

میلاد (۵۵۰ ق.م) مورخان مرزهای آن را در شرق و غرب و شمال و جنوب بدین گونه به ثبت رساندند؛ مرز شمالی: دریای کاسپین، مرز غربی: رود هالیس، و در شمال غربی: به قفقاز ظاهراً رود کورای (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۲۲۰)، در جنوب غربی: دیوار مادی، در جنوب: خلیج پارس، و بالاخره مرز شرقی ماد: هیرکانیا و رود خرینداس می‌رسید. به استناد روایت هرودوت و سنگ‌نبشته بیستون، پادشاهی ماد را به تبع ساتراپ‌نشین‌های امپراتوری هخامنشی، علاوه بر خود سرزمین ماد شامل نواحی اصلی پارس، ارمنستان، آشور، عیلام، زرتکه/ دزنگیان، پارت و هیرکانیا (جرجان/ گرگان)، هریوه (هرات) و خوارزم و سغدیان، ناحیه سکاها (سکوتیا) و کاسپیان (کاسپین/ خزر)، ناحیه حبشیان آسیایی و پاریکانیان می‌توان عنوان کرد (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۲۰-۳۳۲).

۴. مفهوم مرز و قلمرو در نام‌واژه‌های دوران هخامنشی

بر اساس آنچه با یاری گرفتن از علم زبان‌شناسی به دست می‌آید و در بررسی این موضوع که آیا هم‌چون دوران ماد مرز، سرحد، و تعیین قلمروی معین در دایره واژگانی مردم عصر هخامنشی نیز وجود داشته است یا خیر؟ ملاحظه می‌شود که هرودوت هنگام بررسی فهرست مناطق مالیاتی هخامنشیان درباره تعدادی از اقوام گوناگون به واژگانی اشاره می‌کند که مفهوم مرز و مرزنشینی را القا می‌کند و از نظر موقعیت جغرافیایی در حاشیه سرزمین هخامنشی قرار دارند؛ از جمله ولایت مادی پری‌تکانه که از paraitaka گرفته شده است و به معنای «در امتداد، تنگ، و از کنار چیزی گذشتن» است و این نام‌گذاری به احتمال بسیار بدین سبب بوده است که این قوم در مرز جنوبی پارس ساکن بودند و به عنوان مرزنشینیان محسوب می‌شدند (نیرگ، ۱۳۸۳: ۳۵۵؛ پورداود، ۱۳۸۰: ۶۵).

از دیگر واژگان موجود «پکتیه» است که جزو حاکم‌نشین سیزدهم و به صورت پاکتی‌ها (هرودوت، ۱۳۸۴: ۱۹۰-۱۹۱) در تاریخ هرودوت ضبط شده است و در حاکم‌نشین چهاردهم با لقب وصفی تامانی (همان) آمده است که معنای مرزنشینیان را نمایان می‌کند (توین بی، ۱۳۷۹: ۲۱). گویا داریوش مهاجران یا به عبارت بهتر تبعیدی‌ها را در آن‌جا مستقر می‌داشت؛ زیرا سیاست کوچ قبایل سرکش و دردسرساز به حاشیه مرزها راه‌کاری بود که هخامنشیان بسیار از آن بهره می‌بردند. به گونه‌ای که داریوش شورشیان میلت/ میله توس را به دهانه دجله در خلیج فارس (هرودوت، ۱۳۶۸، کتاب ششم: ۳۳۳) و اهالی ارتریا را در منطقه‌ای در حاشیه ایلام سکنی داد (داندامایف، ۱۳۸۱: ۲۱۹). بدین گونه هخامنشیان برای قلمرو خویش مرزهایی را در نظر گرفتند و در آن‌ها اقوامی بومی یا از سوی

دولت‌های ایرانی ساکن شده بودند که با عنوان مرزدار شناخته می‌شدند. افزون بر این اقوام ایرانی که از طریق نام‌واژه‌های آن‌ها می‌توان مرزهای قلمرو هخامنشی و وجود مفهوم قلمروی مشخص را در این دوران پی گرفت، از طریق محل سکونت برخی اقوام سرکش و اسرای جنگی نیز می‌توان این مرزها را تخمین زد.

واژه دیگری که نشان‌دهنده وجود مفهوم قلمروی با مرزی مشخص در اذهان ایرانی از همان آغاز و نیز در فرهنگ ملی و دینی است واژه «میهن» است. میهن در کهن‌ترین فرهنگ ادبی فارسی (لغت فرس اسدی) چنین آمده است: «خانمان و وطن بُود و زاد و خویش و گروهی گویند اهل بیت بُود». در نسخه‌بدل‌های فرس اسدی آمده است: «میهن؛ خان و مان و وطن بُود؛ میهن جای باشد و خان و مان و زادبوم و خویش؛ میهن خان و مان و جای زاد بُود (اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۳۶۰). در فرهنگ‌های دیگر هم چون برهان قاطع هم میهن به معنی جای آرام، خان و مان و زادگاه و زاد و بوم است (برهان قاطع، ۱۳۴۲: ۲۰۸۴). میهن واژه‌ای است چندین هزار ساله در اوستا، که کهن‌ترین سند کتبی ایران‌زمین است (پورداد، ۱۳۸۰: ۲). با وجود این که فقط یک چهارم اوستا تا به امروز پس از هجوم اسکندر و تازیان و تاتارها باقی مانده است، بیش از بیست‌بار واژه میهن در آن به کار رفته است. این واژه به گونه «مئتهن» و گاه به صورت «مئتهنیا» (maēthana=maēthanyá) به کار رفته است (پورداد، ۱۳۸۰: ۳). واژه میهن در بخش‌های مختلف اوستا (یسن‌ها، یشت‌ها، و ونیداد) استفاده شده است: به نمونه‌ای از این جملات اشاره می‌کنیم تا معنی به‌کاررفته از این واژه روشن شود:

در پاره دهم از شانزدهمین یسنا (۱۳۸۰: ۱۹۵) گوید: «تو را می‌ستائیم مانند میهن‌ای سپندارمذ، می‌ستائیم تو را، ای اهورامزدا، ای پاک از برای میهن از گله درست برخوردار، از مردان درست برخوردار با (آن‌چه) درست (و) پاک‌بنیاد است تا هرکسی بلندپایه‌تر در این میهن زیست کند چه در تابستان چه در زمستان». در این عبارت دقیقاً میهن به معنای همان کشور یا وطن امروزی به کار رفته است. در مهریشت پاره ۸۰ (۱۳۷۷: ۴۶۲) گوید «توئی (ای مهر) میهن‌بان، توئی نگاهدار کسی که دروغ نگوید...» هم‌چنین در پاره ۱۳۸ آن گوید: «مهر به میهن کسی درآید که از برای وی پیشوای پارسا و دانا و فرمانبردار با برسم و باژ ستایش به جای آورد» (پورداد، ۱۳۸۰: ۶).

از این چند پاره که برای نمونه یاد شد به‌خوبی معنی مئتهن پیداست که معنایی جز جایگاه و زادگاه و خان و مان و دودمان و زیستگاه از آن بر نمی‌آید. به گفته پورداد: «آن‌چه ما امروز از آن درمی‌یابیم در پارینه هم همین را دریافتند در چند هزار سال پیش از این ایرانیان روزگاران اشکانیان و ساسانیان نیز همین معنی را به آن دادند» (همان: ۷).

در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی، که فقط چهارصد و اندی از واژه‌های زبان آن روزگار به یادگار مانده است، به واژه میهن برنمی‌خوریم. اما بی‌شک اگر از فرس هخامنشی بیش از آنچه در سنگ‌ها کنده‌کاری شده به ما می‌رسید، میهن را می‌دیدیم؛ زیرا فرس هخامنشی و زبان *اوستا* اندکی تفاوت لهجه با هم دارند (همان: ۲). با این حال در فارسی میانه به واژه میهن به گونه *mēhan* برمی‌خوریم (مکنزی، ۱۳۸۸: ۱۰۶) که در معنای میهن (= زیستگاه) به کار رفته است.

در *شاهنامه*، که از متون کهن ایران باستانی بهره گرفته است، چهار بار به واژه میهن برمی‌خوریم:

اگر دورم از میهن و جای خویش مرا یار ایزد به هر کار بیش

افزون بر واژه میهن واژه بوم به معنای سرزمین و میهن در *شاهنامه* دیده می‌شود:

چنین داد پاسخ که گر رستمی برو راست کن کار ایران زمی

مر این را برو بوم ایران بهاست بدین گر تو خواهی جهان کرد راست

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۸۲)

همه بوم ایران سراسر بگشت به آباد و ویرانی اندر گذشت

(همان: ۴۱۵)

همه خرد بادت آموزگار خنک بوم ایران و خوش روزگار

(همان: ۵۹۱)

۵. مرزهای قلمرو هخامنشی و اهمیت آن‌ها در بامداد سلسله هخامنشی

با گذر از مباحث مذکور و در راستای پیگیری مفهوم قلمرو و سرحد در دوران هخامنشی گفتنی است که آگاهی‌های مندرج در منابع تاریخی تقلید و الگوپذیری هخامنشیان از تشکیلات مادی را گواهی می‌دهند.^۴ نمونه بارز آن تقسیمات قلمرو و تشکیلات کشوری است که با نام «خشترپاون» از آن سخن به میان آمد. در این باره آمده است که بنیان‌گذار هخامنشی به حفظ سرحدات و حدود مملکتی بسیار بها می‌داد. به گونه‌ای که وظیفه سپاه و نیروی لشکری را فقط حفاظت از حدود و ثغور و کیان میهن می‌دانست و به آنان دستور داده بود «در هیچ امری از مورد ملک دخالت ننمایند، بلکه هم خود را مصروف نگه‌داری حدود و ثغور کشور نمایند». گزنفون درباره این ایالات مرزی (کاپادوکیه، عربستان، کاری، سرزمین مجاور هلسپونت، و ...) می‌آورد:

این افراد که توسط کوروش و با توجه به صلاحیت و حسن کفایت در هر ایالت برای مراقبت ممالک مسخرشده برگزیده شده بودند، از کوروش مستقیماً دستور برده و این تشکیلات مقررشده هم اکنون در امپراتوری پارس پابرجاست (گزنفون، ۱۳۸۳: ۲۶۱-۲۶۲).

اما آنچه درباره وجود مفهوم مرز و حفظ حریم و قلمرو دولت‌های ایرانی در روزگار ماد و به تبع آن عصر هخامنشی قابل توجه و در ارتباط مستقیم است و نشان‌دهنده تأکید هخامنشیان بر مرزهای ماد که به آن‌ها انتقال یافته بود و همچنین نشان از حساسیت کوروش نسبت به حفظ مرزهای کشور خویش داشت هم‌جواری قلمرو لیدیه با دولت هخامنشی بود که پیش از آن همین هم‌جواری و چشم‌داشت به مرزهای یک‌دیگر سبب برخورد پنج‌ساله بین هوخشتره و آلیات شد. پس از مادها، با قدرت‌گیری کوروش و بنیاد دولت هخامنشی نیز عدم قناعت شاه لیدیه (کرزوس) به مرزهای قلمرو خویش و ورود به خاک هخامنشی سبب نبردی سرنوشت‌ساز شد. کرزوس، که عملاً کنترل تمامی نواحی غرب، مرکز، و جنوب آسیای صغیر را در دست داشت، پس از برافتادن قدرت ماد درصدد تصرف قلمرو ماد به منظور استرداد اراضی مجاور مرز خویش برآمد. به گفته هرودوت (۱۳۳۸: ۴۷) جنگ را کرزوس آغاز کرد و در ۵۴۷ ق.م با گذر از «رود هالیس» کاپادوکیه را در آن سوی رود مورد حمله قرار داد که ابتدا متعلق به مادها و اکنون متعلق به دولت پارس بود. هرودوت در این‌جا و به هنگام عبور کرزوس از «هالیس» سخن را با عنوان چگونگی گذر از این رود به درازا می‌کشاند و این همه نشان‌دهنده اهمیت عبور از این پل است که مرز حائل بین دو سرزمین و به منزله پیمان‌شکنی تلقی می‌شد. آمین مارسلن نیز در گزارش خود به هالیس به منزله مرز بین دولت هخامنشی و لیدیه اشاره می‌کند: «غیب‌گویان دلفی پیش‌گویی کرده بودند که کرزوس پس از عبور از رود «هالیس» مملکت بزرگی را ویران می‌نماید» (آمین مارسلن، ۱۳۱۰: ۱۷). به هر حال جنگ خونینی در کنار مرز طرفین یعنی هالیس درگرفت که نتیجه قطعی دربر نداشت و با عقب‌نشستن کرزوس به سارد خاتمه یافت (داندامایف، ۱۳۸۱: ۴۶-۴۷). همان‌گونه که مشخص است کرزوس، که متحدانی از مصر و اسپارت و برخی ایونی‌های آسیای صغیر داشت، کوروش را صاحب قدرت چندانی نمی‌دانست. بنابراین، نبردی را که با گذر از هالیس، در پتريا در قسمت شرقی رود هالیس به راه انداخته بود (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۱۱۶) با بازگشتن به قلمرو خویش و با این تصور که کوروش توان و قصد هجوم به لیدیه را ندارد، خاتمه‌یافته می‌دید؛ اما بنیان‌گذار هخامنشی که می‌دانست شاه لیدیه در موقعی مناسب دگرباره از هالیس برای فتح قلمرو او خواهد گذشت، وقت را مغتنم شمرد و با هجوم به قلمرو لیدیه حریف پیمان‌شکن را از پای

درآورد و با فتح آسیای صغیر مرزهای ایران را در شمال غربی قلمرو خویش به منتهی‌الیه مرزهای غرب لیدیه رسانید. نکته قابل توجه در این پیش‌روی کوروش در غرب و تصرف سواحل مدیترانه، سوای اهداف اقتصادی، حرکت‌های استراتژیکی بنیان‌گذار هخامنشی است برای ایجاد مرزهای دریایی در دورترین نقاط غرب آسیا، جنوب دریای سیاه، و حفظ امنیت در جنوب آسیای صغیر که به دریای مدیترانه منتهی می‌شد؛ یعنی تصرف پیرامون آسیای کوچک در اختیار دولت‌شهرهای تجاری یونان بود و افزودنش به متصرفات پارسیان و ایجاد یک «مرز دریایی بی‌خطر» برگرداگرد آسیای کوچک (محمودآبادی، ۱۳۷۴: ۱۴۵).

پس از لیدیه و جنگی که به سبب تجاوز کرزوس به مرزهای ایران (با گذر از خط مرزی هالیس) صورت گرفت، مجاورت قلمرو هخامنشی و بابل و اقدامات خصمانه‌ای که بابل علیه هخامنشیان و در اتحاد با دشمنان او انجام داده بود سبب شد که درگیری بین این دو قدرت اجتناب‌ناپذیر شود و «دیوار مادی» نیز نتوانست مرز دو کشور را ثابت نگه دارد. سرانجام، کوروش در ۵۳۹ ق.م بابل را تصرف کرد و نبوئیدشاه آن را تحت قدرت خویش درآورد. اما با حفظ ساختار اجتماعی و بافت اقتصادی بابل قدرت خود را فقط در حد یک اتحاد بر آن سرزمین گسترده (داندامایف، ۱۳۸۱: ۸۶). از طریق گزارش‌های موجود و منشور کوروش چنین می‌نماید که پس از سقوط بابل تمامی سرزمین‌های غرب آن تا مرز مصر، از «شاهان چادرنشین» تا «شاهان کاخ‌نشین»، داوطلبانه به تبعیت دولت مرکزی پارس درآمده است (همان: ۸۹). به گزارش کوروش در لوح استوانه‌ای‌اش «همه شاهان از دریای بالا تا پایین ...» و «تمامی شاهان سرزمین‌های غربی، از بابل تا شهر آشور و شوش، اکد (Agade)، سرزمین اشنونه (Ešnunna)، شهر زمبن، شهر متورنو (Mê Turmu)، در (Dēr) تا مرز گوتی» (رزمجو، ۱۳۸۹، بند ۳۱-۳۲) با پیشکش‌های خود در بابل به حضور او رسیدند و این ایالات تسخیرشده استان متحدی را در قلمرو هخامنشی با عنوان «بابل» و «ابرنهر [آن سوی رود فرات] تشکیل دادند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۹۱). بر این اساس، مرز غرب قلمرو ایرانیان دیگر «دیوار مادی» نبود، بلکه در تصور ایرانیان و آن‌گونه که مورخان گزارش می‌دهند ملل تابعه امپراتوری بابل از غرب فرات (ابرنهر) از رودی که تاپساکوس (Thapsacus) را تا غزه مصر قطع می‌کرد، به اطاعت کوروش درآمدند و مرز هخامنشی آن‌جا قرار یافت (مانوئل کوک، ۱۳۸۵: ۲۶). بدین‌سان و با این پیروزی امپراتوری بابل، که با مرز «دیوار مادی» از قلمرو هخامنشی مجزا می‌شد، به جزیره‌ای در میان قلمرو هخامنشی مبدل شد و گویی این بار مرزی طبیعی و رودی دیگر قلمرو دو قدرت هخامنشی و مصر را از هم مجزا می‌کرد.

پس از پیروزی کوروش بر قدرت‌های لیدی و بابل و تأمین امنیت مرزهای غربی، رویکرد او به مرزهای شرقی و اهمیت توجه به این سوی قلمرو سیاست بنیان‌گذار هخامنشی را در سامان‌یابی مرزبندی‌های این قسمت از کشور نشان می‌دهد. چنین برمی‌آید که کوروش برای جلوگیری از گزند حملات بیابان‌گردان سکایی و ممانعت از سیاست‌های تهاجمی و غافل‌گیرانه آن‌ها در این مرزهای حیاتی باروی سرحدی یا دیوارهای بسیار بلند به نام کوروپولیس / سیروپولیس کشید (مشکور، ۱۳۵۰: ۱/ ۱۷۴؛ پیربریان، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۱۷۶؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۱۲۲). بدین سان، کوروش در راستای حفظ قلمرو مرزی نخست به ساخت و بنیاد شهرهای مرزی اقدام کرد و سپس با برآوردن استحکاماتی این شهرها را پایگاه و پادگانی در مقابل اقوام آن سوی مرزها و تهاجمات آن‌ها قرار داد (گیرشمن، ۱۳۸۵: ۱۲۱). در این بین، منابع از ایالات باکتريا (باختریش، بلخ) به عنوان شرقی‌ترین مرزهای دوره کوروش یاد می‌کنند (اومستد، ۱۳۸۰: ۶۶) که کوروش به منظور حفظ و پاس‌داشت آن شهری در آن سوی مرزهای باختر بنیاد نهاد که به زعم «استرابون» این شهر دورترین شهر ساخته‌شده به وسیله کوروش است که در کنار رود سیحون بود و آن را «کسیرا» می‌نامیدند (استرابو، ۱۳۷۰: ۴۱). همین اندیشه پرداختن به مرزهای شرقی ایران و محافظت آن‌ها از تجاوزات تاخت و تازهای اقوام و قبایل بدوی و مهاجم، که در اندیشه کشورداری هخامنشیان وجود داشت، سبب شد حتی کوروش کبیر نیز جان خود را بر سر آن گذارد (هرودوت، ۱۳۶۸، ۹۷-۹۹). به هر حال این شهر، که در کنار مرز طبیعی سیردریا (سیحون / یاکسارت) پایان مرزهای شاهنشاهی پارس محسوب می‌شد، از شهر (ساتراپ)های مهم مرزی بود که از سوی مردان کوه‌پایه‌نشین هندی و آراخوسایی (آراخوزیایی) اداره و رهبری می‌شد (Comeron, 2007:8; Arrian, 1967: 247) و در هنگام هجوم اسکندر هنوز سرپا بود و طبق عادات پارسیان، که اسرا و تبعیدی‌ها را در اقصی نقاط دوردست مرزهای کشور سکنی می‌دادند، این شهر از دیرباز (احتمالاً روزگار خشایارشا) مسکن یونانیان تبعیدی بود (داندامایف، ۱۳۸۱: ۳۶۷). به هر حال، اسکندر در پیش‌روی به سوی شرق و پس از آن‌که دو سال در سغد مجبور به مبارزه با طوایف و اقوام محلی شد، وقتی می‌پنداشت از مرزهای هخامنشی گذشته است در نزدیکی سیحون به شهر کوروش رسید و تازه دریافت که هنوز حوزه فتوحاتش از آن‌چه کوروش بدان رسیده بود درنگزشته است. جالب این‌که اسکندری که دوست داشت هم‌چون هخامنشیان (به‌ویژه کوروش و داریوش)^۶ عمل کند و خود را همانند شهریار هخامنشی قلمداد کند سعی کرد در کنار سیردریا و در همان نزدیکی شهر کوروش شهری بسازد و آن را به نام خویش (اسکندریه) بنامد؛ زیرا به گفته آریان این شهر

می‌توانست پایگاهی عالی باشد برای حمله احتمالی آینده به سکائیه و نیز موضعی دفاعی در برابر قبایل مهاجم اطراف رود قلمداد شود. اما بومیان این منطقه حالت تهاجمی گرفتند، پادگان‌های مقدونی را تصرف کردند، و یونانیان را قتل عام کردند. در مقابل نیز اسکندر خشمگین از این امر و این‌که نتوانسته از مرز هخامنشی پا فراتر نهد دستور انهدام کامل شهر کوروپولیس [کوروش‌آباد] را، که در این منطقه بزرگ‌ترین و آبادترین شهر بود، صادر کرد (آریان، ۱۳۸۸: کتاب چهارم، ۱۵۷-۱۵۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۲۳۲). آریان درباره تمهیدات هخامنشیان در استحکام شهرهای مرزی در ادامه بحث کوروپولیس آورده است:

این شهر از شش شهر دیگر که در پیرامون آن ساخته شده بودند به دلیل موقعیت مهم مرزی، دارای استحکامات بهتر و حصار بلندتری بود و بومیان آن از شمار بیش‌تر و بهترین جنگاوران ناحیه به شمار می‌رفتند. لذا اسکندر را به دردمند انداخته و چون با قلعه‌کوب‌ها و منجنیق‌ها هم تصرف نشد عاقبت از طریق رودخانه‌ای که به شهر می‌رفت و اینک خشک شده بود به تصرف درآمد (آریان، ۱۳۸۸: کتاب چهارم، ۱۵۹).

در حقیقت، هخامنشیان با ایجاد شهرهایی با استحکامات و دیوارهای مستحکم در کنار مرزها و هم‌چنین با گماردن مرزبانانی مسلح و با نیروی نظامی متبحر بهترین پاس داشت از مرزها را در مقابل اقوام بیگانه و تهاجمات آن‌ها داشتند. ساخت هفت شهر مذکور در منتهی‌الیه قلمرو شرقی ایران با سپاه‌یانی آزموده از جمله این اقدامات است. خوشبختانه از وجود این شهرها و چگونگی این استحکامات از طریق گزارش‌های مربوط به یورش مقدونیان اطلاعات مبسوطی وجود دارد. در این باره مورخان بیان می‌کنند که اسکندر با رسیدن به مرزهای شرقی هخامنشی «مرزبانان و سرداران ایران را کشت و شهرها را گشود و سپس به هند رفت» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۷۵). یا این‌که «اسکندر چون از کار دارا فارغ شد، شهرهای حصین و قلعه‌ها به مکر و دستان بست» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۵۷). بنابراین، بقایای شهر کوروش (کوروپولیس یا کورشاتا) واقع در نزدیکی سیحون تا زمان اسکندر مؤید آن است که کوروش در این مرز فعال بوده است (مانوئل کوک، ۱۳۸۵: ۲۷).

در اشاره به مرز مذکور و با توجه به اهمیت و شهرت مرزهای شرقی ایران، در یکی از حماسه‌های سوریایی، بنای دیواری برنزی به منظور دفع حمله قبایل سرگردان به دستور کوروش آمده است (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۲۱). حتی قرآن (کهف: ۹۲-۹۸) احتمالاً بدین امر اشاره دارد که از سکاها با نام قوم یأجوج و مأجوج و از فردی با عنوان ذوالقرنین یا فرمانروایی با دو شاخ یاد می‌کند.^۷ از دیدگاه اقوام قدیم مشرق‌زمین، که بی‌نهایت از سیت‌ها

وحشت داشتند، این دیوار به مثابه سدی محکم تلقی می‌شد (همان). بنابراین، این دیوار را در آن سوی سغد، بدان گونه که در کتیبه داریوش (Dph) نیز عنوان می‌شود (Kent, 1953: 136) باید مرز تدافعی و آخرین سرحد قلمرو هخامنشیان در روزگار کوروش قلمداد کرد. بر این اساس، آن گونه که از گزارش‌های باستانی برمی‌آید و پژوهش‌گران نیز بر آن اذعان دارند؛ از اهداف اصلی و مهم کوروش از تاخت و تاز به شرق و غرب پدید آوردن مرز در برابر بیابان‌گردان شرق ایران‌زمین و تأمین امنیت بود (هرودوت، ۱۳۶۸: ۱۰۱-۱۰۳؛ باوزانی، ۱۳۵۹: ۲۱). کوروش این مهم را به شیوه‌ای بسیار مطلوب یعنی با ایجاد مرزهای طبیعی (رودهایی مانند سیحون و هیفاسیس) و مرزهای مصنوعی (سیروپولیس) و قرار دادن قلمرو هخامنشی در بین مرزهایی مستحکم و صعب‌العبور به اجرا گذاشت.

۶. حدود و ثغور قلمرو هخامنشی در کتیبه‌ها و مکتوبات باستانی

پس از کوروش، داریوش به منزله شاهنشاهی قدرت‌مند به پیروی از او حفظ سرحدات پیشین کشور را در دستور کار خود قرار داد و با آگاهی و بینشی که از سرحدات قلمرو خویش در سر داشت امپراتوری خود را، که وسیع‌ترین و پرجمعیت‌ترین ساخت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن روز بود، در کتیبه تخت‌جمشید (Dph) چنین معرفی کرد:

این (است) شهریاری که من دارم از سکاها که آن طرف (سغد) هستند، از آن‌جا تا به حبشه: از هند تا به سارد، که آن را اهورامزدا که بزرگ‌ترین خدایان (است) به من ارزانی فرمود (Kent, 1953: 137).

همان‌گونه که از این گفتار کوتاه در کتیبه داریوش برمی‌آید، مرزهای سرزمین هخامنشی در این دوران کاملاً در نقشه‌ای که شهریار هخامنشی در ذهن دارد ترسیم شده و دارای حد و حدودی مشخص است؛ از سکاها آن سوی سغد (هئومه ورگا/ هوم‌خوار و تیگرا خود/ تیز خود) در حد شرقی سرزمینش تا به حبشه در جنوب غربی سرحد قلمرو هخامنشی و از هند و ظاهراً کنار رود بیس (= هوفازیس)، آخرین مرز قلمرو هخامنشی در شرق، که سربازان اسکندر آن را مرز قلمرو هخامنشی پنداشتند و با وجود اصرار سردار خود حاضر نشدند قدمی از آن فراتر گذارند (آریان، ۱۳۸۸: ۲۳۰-۲۳۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۲۳۷)، تا به سارد. بنابراین، مرزهای دولت هخامنشی، که در سال‌های پایانی سده ششم پیش از میلاد به نهایت گسترش خود رسید و هشتاد ملیت را دربر گرفت، به گزارش داریوش از دره سند تا دریای اژه و از ارمنستان تا اتیوپی گسترده بود (داندمایف، ۱۳۸۱: ۱۹۶).

داریوش هم‌چنین در کتیبه‌های خویش به ترتیب و تعداد شهرنشین‌ها (خشتره‌ها)، که نشان‌دهنده حدود و ثغور و وسعت قلمرو هخامنشی است، اشاره‌ای دقیق دارد. بر خلاف هرودوت، که در شمارش آن‌ها هیچ‌گونه نظم و ترتیبی را از نظر جغرافیایی رعایت نمی‌کند (ویسهوفر، ۱۳۸۰: ۸۲؛ احتشام، ۲۵۳۵: ۱۴۵).^۱ داریوش در ذکر ایالت‌های کشورش نظم و انسجامی دقیق دارد. این شهریار در کتیبه بیستون تعداد ایالت‌های خود را تا ایالت‌های مرزی شرق کشور که عبارت‌اند از: سکاها، سغد، ارخوسیا، و مکا (مکران امروزی) بودند، ۲۳ ساتراپی (شهرب) عنوان کرده است و با گذر زمان و افزوده شدن به ساتراپی‌ها و در طی تحولاتی که در زمینه تشکیلات قلمرو هخامنشی رخ داد،^۲ تعداد ساتراپی‌ها را در کتیبه پرسپولیس ۲۴ ساتراپی (با افزوده شدن یونانیان خشکی‌نشین و یونانیان دریایی (جزیره‌نشین)) ذکر می‌کند و در زمانی متأخرتر در کتیبه نقش رستم، که پس از دو کتیبه پیشین کنده شده‌اند (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۶۰-۱۶۵)، این تعداد به ۲۹ ساتراپی افزایش می‌یابد. با شمارش و ترسیم این ساتراپی‌ها در ذهن و مشخص کردن موقعیت دقیق جغرافیایی آن‌ها می‌توان حدود و ثغور قلمرو هخامنشی را دریافت. نکته جالب در این کتیبه‌ها این است که کوچک‌ترین تغییرات در حوزه قلمرو هخامنشی و کم و زیاد شدن وسعت آن دقیقاً در کتیبه‌ها بازتاب داده می‌شود. بدین روی، داریوش گزارش جامعی از شکل مرزهای امپراتوری را بدین‌گونه (در کتیبه DNa) می‌آورد:

اگر فکر کنی که چند بود آن کشورهایی که داریوش شاه داشت پیکرها را ببین که تخت مرا می‌برند، آن‌گاه خواهی دانست، آن‌گاه به تو معلوم می‌شود (که) نیزه مرد پارسی دور رفته، آن‌گاه به تو معلوم می‌شود (که) مرد پارسی خیلی دور از پارس جنگ کرده است (Kent, 1953: 137).

بنابراین، می‌توان دریافت که ایرانیان دوران هخامنشی کاملاً از میهن و کشور و حدود قلمرو خویش آگاهی داشتند و اگر قرار بود نقشه‌ای ترسیم شود (که احتمال وجود آن دور از ذهن نیست)، با نقشه‌ای روبه‌رو می‌شدیم که حدود دقیق شرق و غرب آن کشور مشخص بود و مرزهایی با مفهوم سیاسی و فرهنگی امروزی داشت.

در تورات (کتاب استر) نیز در هنگام صحبت از پادشاهی خشایارشا (اخشورش)، به قلمرو هخامنشیان اشاره شده است و عنوان می‌شود: «خشایارشا پادشاه پارس بر سرزمینی سلطنت می‌کرد که از هند تا حبشه را دربر می‌گرفت و شامل ۱۲۷ استان بود». این مبحث مطابق با کتیبه داریوش و اشاره مستقیمی است به مفهوم قلمروی با مرزهای معین در اذهان مردم باستان و حتی انیرانی که در ایران به سر می‌بردند. هرودوت نیز در نگاهی اجمالی

نقشه‌ای از ایران عصر هخامنشی و مرزهای ایران ارائه می‌دهد. او «مرزهای ایران را از سمت جنوب تا اقیانوس هند می‌داند» و در ادامه مباحث به مرزهای شمالی و شرقی می‌پردازد که این مرزها به نظر با مرزهای مشخص شده در کتیبه‌های هخامنشی برابری می‌کند. هرودوت می‌آورد: حد شمالی ایران دریای کاسپین و رودخانه جیحون است که به سمت خاور جاری است و درباره ایالت شرقی قلمرو هخامنشی می‌نویسد: «آسیا تا حدود هند مسکون و ماورای آن خالی از سکنه است و کسی از وضع و شکل آن نواحی اطلاعی ندارد» (هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۶۶). هرودوت تا بدان‌جا از مناطق شرقی اطلاع دارد که مرزهای هخامنشی امتداد دارد و آگاهی او حتی درباره جغرافیای شرقی دنیای کهن از مرزهای ایران فراتر نمی‌رود. هم‌چنین گفتنی است که به نظر یونانیان خطه ایران بزرگ در سرحد رود سند به پایان می‌رسیده است (مانوئل کوک، ۱۳۸۵: ۷۳).

۷. مرزداران هخامنشی و اقدامات شهریان در پاسداری از مرزها

تقسیم امپراتوری به هفت واحد یا منطقه نظامی، که هر یک چندین شهر بنشین را در بر داشته است، از اقدامات داریوش در زمینه اداره سرزمین پهناور هخامنشی و رسیدگی به امور است که با مرز و مرزداری ایرانیان راه موافق پیمود و تأیید دیگری است بر مشخص بودن حدود و ثغور قلمرو هخامنشی و اهمیت این مسئله در نزد هخامنشیان (ویسهوفر، ۱۳۸۰: ۸۲). هم‌چنین داریوش طی اصلاحاتی و به منظور کاستن از قدرت شهرها امور کشوری، لشکری، و مالی را از یک‌دیگر جدا کرد. بدین‌گونه که از آن پس شهرها می‌بایست به امور کشوری بپردازد و امور نظامی به شخص دیگری محول شد که وظیفه استقرار صلح و حفظ امنیت داخلی و مرزی آن ناحیه را بر عهده داشت. در ضمن امور مالی نیز به یک دبیر سپرده شده بود (برای آگاهی بیشتر ← سرگی یویچ ایوانوف و دیگران، ۱۳۵۹: ۸۲). در اواخر سلطنت هخامنشیان ایران دیگر باره به چهار منطقه نظامی تقسیم شد که در رأس هر یک از آنها یک فرماندار نظامی ادای وظیفه می‌کرد. در این موقع شهرها فقط یک گردان سرباز برای حفظ نظام داخلی در اختیار داشت (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۲۸). هم‌چنین دولت هخامنشی با سپردن مسئولیت به مرزنشینان سعی در حفظ حدود و ثغور کشور داشت. به گونه‌ای که در بخشی از غرب دو راه بسیار مهم ارتباطی و بیابانی (بابل به سوریه به موازات فرات و سوریه به مصر در طول ساحل مدیترانه) را به متحدین عرب خود سپرده بود (توین بی، ۱۳۷۹: ۱۳۶)؛ زیرا این بومیان به

سبب آگاهی از مناطق مذکور و پیوستگی عاطفی و خلق و خو به منطقه بهتر می‌توانستند از مرزهای هخامنشیان محافظت کنند و به سبب خوی جنگاوری‌شان بهترین مزدداران محسوب می‌شدند (آریان، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۵۹). مهم‌ترین و مستحکم‌ترین شهر در بین هفت شهری که کوروش در ممالک آن سوی باختر و برای پاس‌داشت مرزها ساخت کوروپولیس بود که به سبب سکونت بومیان جنگ‌جو بهترین مزدداران را در خود جای داده بود (همان: ۱۵۹). هم‌چنین شهریاران هخامنشی با سکایان هم‌کاری کردند و با اعطای خودمختاری به آن‌ها این هم‌کاری تعهدات نظامی و حتی پاس‌داری از مرزهای شرقی در قبال شاهنشاه را به وسیلهٔ سکایان برای هخامنشیان به همراه داشت (بریان، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۱۸۱). این سنت مزدداری بعدها در طی حکومت اشکانیان و ساسانیان همواره به اقوامی مانند سکاها، کوشانیان، هیاطله، و حتی اعراب (حیره‌ای‌ها) سپرده می‌شد که تقلید و الگویی از نظام کشورداری هخامنشیان تلقی می‌شد. در همین راستا بود که مرزهای اشکانیان به پیروی از هخامنشیان در طول ساحل مدیترانه و در موازات فرات به متحدین عرب سپرده شده بود (توین بی، ۱۳۷۹: ۱۳۶). پیروی از این سنت و گرت‌برداری از سیاست مزدداری هخامنشیان و اشکانیان در دوران ساسانی سبب شد ساسانیان با گماشتن حکومتی عربی در حیره و در سرحد باده‌ی از تاخت و تاز قبایل نیمه‌وحشی اعراب جلوگیری کنند و این اقدام تدبیری مفید بود که البته با براندازی آن‌ها (به دست خسرو پرویز) مرزهای ایران را به روی اعراب باده‌نشین عربستان تا حدود زیادی بی‌مانع گذاشت (تقی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۹-۱۳۰). موقعیت سیاسی - اجتماعی این دهیو (اربابیه) با حکومت مرزدار غسان بسیار شبیه بود (توین بی، ۱۳۷۹: ۱۳۷؛ آذرنوش، ۱۳۷۷: ۲۸). این سیاست در بخش شرقی ایالت هیندوش (Indoš) محدود به درهٔ سند بود و رود سند و ساکنان این حوزه برای هخامنشیان عنوان مزدداران بومی یافتند (اومستد، ۱۳۸۰: ۱۹۷). در زمان هخامنشیان پادگان‌هایی نیز در مراکز نظامی شاهنشاه برای دفاع از مرزها پدید آمد که البته احتمالاً بیش‌ترین کارکرد این پادگان‌ها و ارگ‌ها به منظور حفظ قلمرو ساتراپی بود و نمونه‌ای از آن‌ها را در جزیرهٔ الفانتین درهٔ نیل علیا نزدیک مرز نوبیه می‌توان ملاحظه کرد.^{۱۰} در واقع، پادگان‌های نظامی سلطنتی‌ای در سراسر کشور وجود داشتند که به پادگان‌های شهری (akra) و کشوری (chora) تقسیم می‌شدند و نگهداری آن‌ها بر عهدهٔ شهربان‌ها بود (ویسهوفر، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

افزون بر موارد مذکور، مسئله‌ای که برای حفظ قلمرو و مرزها و هم‌چنین به منظور گسترش مرزهای کشور برای حکومت‌ها و به تبع آن دولت هخامنشی اهمیت داشت دسترسی آسان و سریع به قلمرو مرزی و نظارت به آن‌ها بود. در این راستا اهمیت پیوند

بخش‌های شرقی و غربی امپراتوری به وسیله داریوش کاملاً شناخته شده است. داریوش بدین منظور در سفری اکتشافی اسکیلایس (Skyllax) دریانورد را به همراه عده‌ای مأموریت داد و آن‌ها از مسیر سند به دریا رسیدند (هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۶۸). از آن‌جا غرب اقیانوس هند را طی کردند و به دریای سرخ رفتند. در آن دریا تا سوئز کشتی راندند و بدین روی این سفر شناسایی راه دریایی منتهی به مصر را در پی داشت. با این اقدام شرقی‌ترین استان شاهنشاهی هخامنشی (هندوش) یا به زعم هرودوت (۱۳۸۶: ۲۶۶) شرقی‌ترین نقطه جهان را به مصر، که در این زمان (۵۱۷ ق.م) غربی‌ترین ساتراپی هخامنشی بود، پیوند داد (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۹۱-۱۹۲) تا بتواند در اسرع وقت از مرزهای خویش در شرق و غرب شاهنشاهی پاس‌داری کند. اتصال رود نیل به دریای سرخ نیز ادامه سیاست‌های داریوش برای ایجاد یک شبکه ارتباطی قوی برای توسعه تجاری و تسهیل تسلط بر بخش‌های گوناگون و متعدد امپراتوری بود (پیرنیا، ۱۳۷۸: ۸۸-۸۹؛ هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۶۷). هم‌چنین ایجاد شبکه گسترده‌ای از راه‌ها، که مرکز امپراتوری را به مرکز ساتراپ‌های مهم وصل می‌کرد از جمله جاده شوش به تخت‌جمشید و اکباتان به سارد نیز از راه‌کارهای داریوش به منظور احاطه بر قلمرو وسیع و نگاهبانی و پاس‌داری از مرزهای کشور بود. این شبکه به اندازه‌ای روان و سریع بود که پیک‌های دولتی مسیر تخت‌جمشید به سارد را ظرف پنج روز طی کردند (اومستد، ۱۳۸۰: ۲۳۸؛ ویسهور، ۱۳۸۲: ۱۰۱-۱۰۲). بدین منظور، همواره سیل عظیمی از گزارش‌ها، دستورها، و مکاتبه‌های اداری بین بخش‌های گوناگون امپراتوری به‌ویژه بین تخت‌جمشید و مراکز بقیه ساتراپ‌ها در جریان بود و اخبار و اطلاعات امپراتوری را به دورترین نقاط کشور می‌رساند (اومستد، ۱۳۸۰: ۲۳۹).

برای سریع و روان بودن ارتباطات در امپراتوری هخامنشی امنیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. داریوش برای این مورد هم تدابیر ویژه‌ای اندیشیده بود. در نقاط گوناگون کشور پاسگاه‌هایی بنا شده بود که حفظ امنیت یک حوزه را بر عهده داشتند. البته به سبب وسعت امپراتوری معمولاً شهرهای داخلی کشور از امنیت کافی برخوردار بودند، اما نقاط مرزی معمولاً مورد تاخت و تاز همسایگان قرار می‌گرفتند و نیاز به توجه بیش‌تری داشتند (بریان، ۱۳۷۷: ۱ / ۱۸۴). در این باره باید متذکر شد که در سنگ‌نوشته «تل‌المسخوطه» که به فرمان داریوش در طول آبراهه‌های سوئز و به مناسبت اتمام کار ترعه نوشته شده است از شاه هخامنش به عنوان کسی که مرزها را گسترش می‌دهد نام برده شده است (فروهوشی، ۱۳۸۳: ۱۳۷). بدین سان، راه‌های ارتباطی آسان و پیوند مرزهای شرقی و غربی با دولت مرکزی، در کنار ایجاد پایگاه‌های مرزی موضوع و راه‌کاری بسیار

مهم و اساسی بود که هخامنشیان به منظور حفظ قلمرو وسیع با مرزهای گسترده خویش به کار می‌بردند و بدین گونه و با این تدابیر بود که فرمان شاه ایران از پنجاب تا دریای اژه اجرا می‌شد (برن، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

۸. نتیجه‌گیری

مرز و اهمیت مرزداری در تاریخ ایران باستان مسئله‌ای شناخته‌شده است. در امور کشوری، مرزبانان به عنوان دارندگان مناصب مهم شناخته می‌شدند و با توجه به آگاهی ایرانیان و شهریاران مادی و هخامنشی از مفهوم مرز، به کشور خویش به عنوان قلمروی با حدود و ثغور مشخص واقف بودند. در سنگ‌نگاره‌های خویش کوچک‌ترین تغییرات مرزی و کاستی و افزونی ساتراپی‌ها را درج می‌کردند به گونه‌ای که با بررسی و خوانش کتیبه‌های هخامنشی به خوبی می‌توان حدود و ثغور مرزهای سرزمین هخامنشی را دریافت. تأکید و توجه به قلمرو و پاس‌داری از مرزهای آن از دوران ماد و با تشکیلاتی که مادها در اداره کشور خویش داشتند و قلمرو خویش را به بخش‌های گوناگون تقسیم می‌کردند وجود داشت و به عصر هخامنشی انتقال یافت. بنابراین، نخستین مللی که برای کشور خویش مرزی مشخص قائل شدند و مفهوم مرز را برای قلمرو خود در اذهان و فرهنگ ایرانی وارد کردند مادها بودند. پس از آن هخامنشیان در حراست از مرزها حتی به جدال با همسایگان و قدرت‌های هم‌جوار پرداختند و با احداث و عمارت دیواره‌های دفاعی و استحکامات مرزی و هم‌چنین گماردن نیروی نظامی زبده در مرزها در این امر کوشیدند. آگاهی از مفهوم قلمرو با مرزهای مشخص در عصر هخامنشی از آنجا بیش‌تر مشهود است که در برخی کتیبه‌ها شهریاران هخامنشی به ایالات شرقی، غربی و جناحین به عنوان آخرین سرحد امپراتوری خویش اشاره کردند. شهریاران هخامنشی با گماردن پادگان‌های مرزی و اهمیت و اعتبار قائل شدن به مرزداران و مشخص کردن وظایف آن‌ها بر پاس‌داری از مرزها و نگاه‌داشت حد و مرز کشور تأکید داشتند. اهتمام ایرانیان باستان در مشخص کردن مرز برای قلمرو خویش و دفاع از سرحدات کشور تا بدان‌جاست که در متون مقدس یهودیان و هم‌چنین مکتوبات مورخان نیز حدود و ثغور کشور هخامنشی گنجانده شد و استحکام و شهرت این بناها و دیواره‌های مرزی نه فقط سبب شد تا سدها هنوز کارکرد خویش را در جلوگیری از هجوم مهاجمان حفظ کنند، بلکه هزاران سال پس از آن نیز از پس کاوش‌های باستان‌شناسان می‌توان رد آنان را گرفت.

پی‌نوشت‌ها

۱. متون آشوری به نام پارسوا، منطقه‌ای در غرب ایران، اشاره می‌کنند. به طوری که لشکریان شلمنصر سوم (۸۲۹ ق.م) از شمال و از راه ایالت خوبوشکیه و مانا وارد پارسوا شد (Luckenbill, 1926: 235). در کتیبه‌های اورارتو نیز آمده است: ارگیشتی اول این منطقه را در ۷۸۳ ق تصرف کرد و از این طریق در دیاله با نیروهای آشور درگیر شد (Levine, 1977: 140). بر این اساس، تمامی متون آشوری به پارسوا در منطقه‌ای در جنوب مانا و غرب ایران (غرب و جنوب غربی ماد) اشاره می‌کنند. دیاکونف نیز با ذکر تفاوت نژادی ساکنان پارسوا و پارس‌ها (زادوک نیز با بررسی نام‌های رایج در پارسوا اغلب ساکنان آن‌جا را بر خلاف پارسی غیرآریایی می‌خواند) (Zadok, 2002: 38-39) معتقد است که نام پارسوا هیچ ارتباطی با نام پارس‌ها در جنوب ایران ندارد و فقط وجه مشترک این دو واژه معنای آن‌هاست که هر دو اصطلاح «مرز» و «کنار» را به ذهن متبادر می‌کند (دیاکونف، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۵۶). با این حال، گفتنی است که اشاره به پارسوا در ایران غربی در کتیبه‌های آشوری جای خود را به پارسوا (و گاه پارسوماش) در جنوب ایران می‌دهد (Levine, 1974: 111) و بر این اساس برخی پژوهش‌ها نام پارسوا، پارسوماش، و پارس را یکی می‌پنداشتند و پارسوا را برگرفته از پارس‌ها می‌دانند و با مهاجرت این اقوام از زاگرس شرقی به سوی زاگرس مرکزی و سپس جنوب ایران و در مجاورت ایلام مرتبط می‌کنند (ایمان‌پور و شهابادی، ۱۳۸۹: ۴۰؛ ایمان‌پور، ۱۳۸۲: ۳۲-۴۰). البته لوین در تحقیقات جدید ماهیدشت شمالی و روانسر را برای منطقه پارسوا بهترین گزینه می‌داند (Levine, 1977: 138). به هر روی، این منابع ماهیت واژه پارس (Pars) و پرسو (Parsau) را به معنای «دنده و پهلوی» گزارش می‌دهند و در زبان سنسکریت این واژه به گونه‌ی واژه Parsu و در زبان اوستایی Parasu مفاهیم «مرز، دنده، پهلوی، کنار، و بر» را به ذهن متبادر می‌کند (دیاکونف، ۱۳۷۸: ۶۷-۶۸، ۱۵۵؛ قرشی، ۱۳۸۰: ۲۲۹). ابن بلخی نیز پارس را منسوب به پهلوی می‌داند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۴).

۲. این توسل بابلیان به مردوک به مثابه‌ی عاملی متحدکننده به گونه‌ای بود که حتی کوروش کبیر با بیان این نکته که برگزیده‌ی مردوک است و پذیرش این عقیده از سوی مردم بابل کامیاب می‌شود و پس از آن بابلیان بارها تحت تأثیر این عامل علیه هخامنشیان (دو بار علیه داریوش و دو بار علیه خشایارشا) برای کسب استقلال می‌شورند و فقط پس از ذوب خدای خویش به دست خشایارشا که دیگر عامل اصلی پیوند و حس ملیت بابلیان فروکش کرد و دیگر هیچ اثری از قیام و استقلال‌خواهی آنان به میان نمی‌آید. درباره‌ی قیام‌های بابلسان و اقدام خشایارشا داندمایف، ۱۳۸۱: ۱۶۰-۱۷۰، ۲۳۳.

داندمایف در این باره می‌نویسد: «بابل بدون مجسمه‌ی مردوک، هویت خود را از دست می‌داد؛ زیرا از دید مردم، سلطنت پادشاه بابل تنها در سایه‌ی مردوک مشروعیت می‌یافت». البته

- برخی پژوهش‌گران با دلایلی درخور با بحث از بین بردن مردوک به دست خشایارشا مخالفاند (بدیع، ۱۳۸۶: ۱۶۴-۱۶۵).
۳. به گفته هروودوت «کیاکزار بعد از شکست دادن سکاها، هیرکانی و پارت را به ماد ملحق کرد» (دьяконов, 1961: 55) و کتسیاس نیز در گزارش خود «بارکانیا» («ورکانا»ی پارسی باستان یا همان «وهرکانا»ی (=Vahrkana) اوستایی) را جزء قلمرو ماد محسوب می‌دارد (Ctesias, 2004: 108). از سوی دیگر طبق شواهد و مدارک، در آن زمان ناحیه پارتوا جزء ایالت هیرکانیا بود و تا زمان مرگ داریوش این هر دو قلمرو یک ساتراپی را تشکیل می‌دادند (Debevoise, 1968: 3-5).
۴. هروودوت در این باره می‌نویسد: «هیچ قوم و ملتی مثل ایرانیان زود و آسان راه و رسم بیگانه را فرا نمی‌گیرد» (هروودوت، ۱۳۶۸: ۷۵).
۵. هروودوت در این باره می‌آورد: به نظر من کرزوس از پلی که بر رود بسته شده بود گذشت و ادامه می‌دهد که، اما به نظر یونانی‌ها هاتف میلط او را از رود عبور داد با کندن ترعه دوگانه و منحرف کردن جریان رود. او هم چنین می‌نویسد: برخی عقیده دارند که رودخانه به کلی خشک شده بود (← هروودوت، ۱۳۶۸: ۴۷).
۶. تبعیت اسکندر از کوروش و علاقه‌مندی به او چنان بود که آریان در جای‌جای کتاب خویش بدان اشاره کرده و می‌نویسد: «اسکندر تنها به مردم سرزمین آریا اسپیناس به این دلیل احترام گذارد که آن‌ها در گذشته خدمتی به کوروش کرده بودند» (آریان، ۱۳۸۸: کتاب سوم، ۱۴۵). اسکندر نیز در جای‌جای لشکرکشی خویش از اقدامات کوروش و داریوش نام برده و سعی دارد قدم در جای ایشان گذارد. اقدام او در حمله به هند و بازگشت از آن‌جا از راه کویری گدروسیا هم در راستای این اندیشه بود (← همان: کتاب پنجم، ۲۰۵؛ کتاب ششم، ۲۶۲).
۷. با توجه به انطباق وصف ذوالقرنین مذکور در قرآن با ویژگی‌های کوروش و استفاده برخی شهریاران ایرانی از تاجی با دو شاخ در جنگ‌ها این عنوان احتمالاً می‌تواند اشاره به کوروش هخامنشی باشد. در واقع سوای برخی نقش و نگاره‌های فلات ایران، افرادی را با کلاهی دو شاخ به تصویر می‌کشند که به سده‌های پیش از هخامنشیان مربوط است (درباره تصاویر این اشیای کشف‌شده ← دیودل، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۷). طبق گزارش آمین مارسلن، شاپور دوم در جنگ با رومیان نیز تاجی با دو شاخ (به شکل کله قوچی) بر سر نهاده بود (کریستن سن، ۱۳۷۹: ۳۳۸).
۸. در واقع گویا هروودوت بر اساس خراجی که ساتراپ‌های گوناگون به دربار مرکزی می‌پرداختند لیست ایالات گوناگون هخامنشی را ذکر می‌کند. او از ساتراپ‌های غربی یعنی از ایونی‌ها آغاز کرد و تا بیستمین ساتراپی که هند باشد، ساتراپی‌ها را به تصویر می‌کشد و معرفی می‌کند (هروودوت، ۱۳۸۶: ۲۲۳-۲۲۴).

۹. توضیح آن‌که در گذر زمان برخی ساتراپ‌های هخامنشی در یک‌دیگر ادغام شدند یا گاه جزئی از یک شهر بنشین به سبب اهمیتی که یافتند به درجه شهر بنشینی ارتقا یافتند و مستقل شدند و بر اثر فتوحات ایالت‌های دیگری به قلمرو هخامنشی پیوستند. برای نمونه استان هند در کنیه بیستون وجود نداشت، اما در فهرست تخت جمشید به عنوان استانی شرقی و تازه‌فتح شده است. برای اطلاعات بیش‌تر ← احتشام، ۲۵۳۵: ۱۶۵-۱۷۵.
۱۰. این مکان استحکاماتی عالی داشت. تصور می‌رود بیش‌تر سربازان آن را یهودیان تشکیل می‌دادند که تحت فرمان یکی از سران بابلی یا ایرانی وظایف خود را به انجام می‌رسانیدند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۳۱۹؛ فرای، ۱۳۶۸: ۱۷۸). گویا منصبی با عنوان ساخلو یا به زعم یونانی‌ها کارائس در ساتراپ‌ها در رأس قشونی محلی در قلعه‌ها ساکن بودند که وظیفه پاس‌داری از ساتراپی و مرزهای آن را داشتند (← پیرنیا، ۱۳۷۸: ۸۷).

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۷). *تاریخ زبان و فرهنگ عربی*، تهران: سمت.
- آریان (۱۳۸۸). *لشکرکشی اسکندر*، ترجمه انگلیسی اویری دو سلینکورت، ترجمه فارسی محسن خادم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ابن بلخی (۱۳۸۵). *فارس‌نامه*، تصحیح گای لسترنج و رینولد الن نیکسون، تهران: اساطیر.
- احتشام، مرتضی (۲۵۳۵). *ایران در زمان هخامنشیان*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- استرابو (۱۳۷۰). *جغرافیای استرابون*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹). *لغت فرس*، به اهتمام عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
- اومستد، ا. ت. (۱۳۸۰). *تاریخ شاهنشاهی هخامنشان*، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.
- باوزانی، الساندرو (۱۳۵۹). *ایرانیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: روزبهان.
- بدیع، امیرمهدی (۱۳۸۶). *یونانیان و بربرها روی دیگر تاریخ*، ترجمه قاسم صنعوی، ج ۳، تهران: توس.
- برن، آر. ر. (۱۳۸۵). «ایرانیان و یونانیان»، *تاریخ ایران دوره هخامنشیان*، از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۴۲). *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، ج ۴، تهران: ابن‌سینا.
- بریان، پیر (۱۳۷۷). *تاریخ امپراتوری هخامنشی*، ترجمه مهدی سمسار، تهران: زریاب.
- بریان، پیر (۱۳۸۱). *امپراطوری هخامنشی*، ج ۲، ترجمه ناهید فروغان، تهران: قطره.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۸۰). *میهن، فرهنگ ایران باستان*، تهران: اساطیر.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۸). *ایران قدیم، تاریخ مختصر از آغاز تا انقراض ساسانیان*، تهران: اساطیر.
- تقی‌زاده، سیدحسن (۱۳۸۸). *از پرویز تا چنگیز*، تهران: نیک فرجام.
- توین بی، آرنولد (۱۳۷۹). *جغرافیای اداری هخامنشان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

- داندمایف، محمد. آ (۱۳۸۱). *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: کارنگ.
- دیاکونوف، ا. م. (۱۳۸۳). *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: علمی و فرهنگی.
- دیاکونوف، ا. م. (۱۳۸۶). «ماد»، *تاریخ ایران دوره ماد*، از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه بهرام شالگونی، تهران: جامی.
- رزمجو، شاهرخ (۱۳۸۹). *استوانه کوروش بزرگ: تاریخچه و ترجمه کامل متن*، تهران: فرزانه روز.
- زرشناس، زهره (۱۳۸۰). *جستارهایی در زبان‌های ایرانی میانه شرقی*، تهران: فروهر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲). *تاریخ مردم ایران*، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- سرگی یویچ ایوانوف، میخائیل و دیگران (۱۳۵۹). *تاریخ ایران: ایران باستان*، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران: دنیا.
- فرای، ر. (۱۳۶۸). *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) *شاهنامه*، بر اساس نسخه ژول مل، به کوشش عبدالله اکبرنژاد، تهران: الهام.
- فروشی، بهرام (۱۳۸۳). *ایرانویج*، تهران: دانشگاه تهران.
- قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰). *ایران نامک*، نگارشی نو به تاریخ و نام ایران، تهران: هرمس.
- کاویانی پویا، حمید و ماریا داغمه چی (۱۳۹۳). «تحولات تاریخی و جایگاه و موقعیت استراتژیکی، نظامی و اقتصادی هیرکانیا در عصر هخامنشی»، *تاریخ اسلام و ایران*، فصل‌نامه علمی - پژوهشی علوم انسانی، س ۲۴، ش ۲۳.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۴). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- گات‌ها، کهن‌ترین بخش اوستا (۱۳۷۸). *ترجمه ابراهیم پورداود*، تهران: اساطیر.
- گزنفون (۱۳۸۳). *کوروش‌نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گزنفون (۱۳۸۴). *لشکرکشی کوروش یا بازگشت ده هزار نفر*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۵). *تاریخ ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.
- مارسلن، آمین (۱۳۱۰). *جنگ شاپور ذوالکثاف با یولیانیوس امپراتور روم*، ترجمه محمدصادق اتابکی، تهران: خورشید.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۸۳). *ایران‌شهر در جغرافیای بطلمیوسی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: طهوری.
- مانوئل کوک، جان (۱۳۸۵). «*ظهور هخامنشیان و بنیان‌گذاری امپراتوری هخامنشی*»، *تاریخ ایران دوره هخامنشیان*، از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- محمودآبادی، سیداصغر (۱۳۷۴). «*کوروش و مرزهای دفاع استراتژیک*»، *مجله جامعه‌شناسی کاربردی*، ش ۷.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰). *ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)*، ج ۱، تهران: تربیت معلم و تحقیقات تربیتی.
- مکنزی، د. (۱۳۸۸). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیرگ، ساموئل (۱۳۸۳). *دین‌های ایران باستان*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

۶۸ بررسی مفهوم قلمرو و اهمیت مرز و مرزدارانی در دوران ماد و هخامنشی

- ورستاندیک، آندره (۱۳۸۶). *تاریخ امپراتوری اشکانیان*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.
- ویسپرد (۱۳۸۱). ترجمه ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۰). *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- هرودوت (۱۳۸۶). *تواریخ*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
- هرودوت (۱۳۸۴). *تاریخ هرودوت*، ترجمه هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.
- هیئتس، والتر (۱۳۸۹). *داریوش و ایرانیان، تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان*، ترجمه پرویز رجبی، کتاب اول و دوم، تهران: ماهی.
- یسنای بخشی *از کتاب اوستا* (۱۳۸۰). ترجمه ابراهیم پورداود، تهران: اساطیر.
- یشت‌ها (۱۳۷۷). تفسیر و تألیف ابراهیم پورداود، ج ۱، تهران: اساطیر.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح (۱۳۷۱). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.

- Ariaan (1967). *Anabasis, Alexanderi, Translation by Iliff Robson, B. D.*, London, Heine Mann LTD.
- Comeron, A. Petrie and P. Magee (2007). *Histories, epigraphy and authority: Achaemenid and indigenous control in Pakistan in the 1st millennium B.C.*, Gandharan Studies, 1.
- Ctesias de cnide (2004). "La perse 1^{re} Inde", Traduit et Commente par Dominique Lenfant, les Belles lettres, Paris.
- Debeviouse, N. C. (1968). "A Political History of Parthia", Greenwood, New York.
- Gnoli, Gherardo (1993). "DAHYU", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VI.
- Jacobs, Bruno (2006). "Achaemenid Satrapies, the administrative units of the Achaemenid empire", *Encyclopaedia Iranica*.
- Kent, R. (1953). *Old Persian, grammar, texts, lexicon, American Oriental Society*, New Haven.
- Levine, L. D. (1974). "Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros", *Iran*, Vol. 12.
- Levine, L. D. (1974). *Geographical Studies in the Neo-Assyrian Zagros*, London: The British Institute of Persian Studies.
- Levine, L. D. (1977). "Sargons Eighth Campaign", *Mountans and Lowlands*, Levine and Young (eds.), Malibu.
- Luckenbill, D. D. (1926). *Ancient Records of Assyian and Babylonia*, The University of Chicago Press.
- Zadok, Ran (2002). *The Ethno-Linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period*, Jerusalem.